ترور بال‌های انقلاب

فرقان نام گروهی بود که با هدف تشکیل آن انجام عملیاتی علیه نظام جمهوری اسلامی تشکیل شد. این گروه از از شروع فعالیت تا دستگیری اعضا و نابودی خود، ۲۰ ترور سیاسی انجام داد و چهره‌های مهمی از جمله شهید قرنی و شهید مطهری را مورد هدف قرار داد. چرا گروه فرقان قبل از هر کسی سراغ این دو شخصیت رفت؟ عبدخدایی در پاسخ به این سوال می‌گوید: شهید قرنی با متلاشی کردن سازمان نظامی حزب توده ضربه مهلکی به جریان سوسیالیستی در ایران وارد کرد، به‌طوری که پس از آن ضربه دیگر هرگز قدرت و نفوذ سابق را پیدا نکردند. او همچنین درباره نقش مهم شهید مطهری در روند روشنگری پیرامون سوسیالیسم توضیحاتی ارائه کرده و می‌افزاید: شهید آیت ا... مطهری هم که شدیداً مخالف سوسیالیزه کردن کشور بود، در «اصول فلسفه و روش رئالیسم» سوسیالیسم را به زباله‌دان تاریخ انداخته بود. ایشان یک نظریه‌پرداز بزرگ بود و مطالب و موضوعات را دقیق می‌فهمید. گروهک‌های ضد انقلاب با زدن این افراد در واقع می‌خواستند بال‌های انقلاب را بزنند.

یادها و یادمان‌هایی از زندگی سپهبد شهید محمد ولی قرنی در گفت و شنود با محمد مهدی عبدخدایی

کینه توده‌ای‌ها قرنی را کشت

محمدرضا کائینی

روزنامه‌نگار

آشنایی سپهبد محمدولی قرنی با محمدمهدی عبدخدایی از اعضای فدائیان اسلام، در روال عادی نمی‌توانست روی دهد. سیر عجیب وقایع تاریخی اما عبدخدایی جوان را با رئیس سابق رکن ۲ ارتش در زندان آشنا کرد. او ۶۲ سال پس از آن مصاحبت در پشت میله‌های زندان، به بیان خاطرات خود از سپهبد پرداخته است. سوم اردیبهشت سالروز شهادت او و ترور توسط گروه فرقان است. با عبد خدایی درباره نخستین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران گفت‌وگو کرده‌ایم.

طبعا آشنایی شما با سپهبد محمدولی قرنی، در آغاز یک آشنایی از دور بوده و سپس و بر اثر یک اتفاق به نوعی آشنایی از نزدیک تبدیل شده است.

در دهه ۳۰ در میان شخصیت‌های نظامی، چند نفر مطرح بودند؛ تیمسار سپهبد حسین آزموده، تیمسار سپهبد تیمور بختیار و تیمسار محمد قرنی. هر سه نفر هم سرتیپ بودند. تیمور بختیار فرمانده نظامی تهران، فرمانده لشکر ۲ زرهی و فرمانده راه‌آهن سراسری، آزموده دادستان ارتش و سپهبد قرنی هم رئیس رکن ۲ ستاد ارتش بودند. در آن دوره، هنوز مملکت ساواک یا وزارت اطلاعات نداشت و رکن ۲ اهمیت خاصی داشت. رکن ۲ کشف می‌کرد، بختیار دستگیر و آزموده محاکمه می‌کرد. نوعی تقسیم کار بین آنها وجود داشت.

مهم‌ترین کاری که رکن ۲ با مدیریت سپهبد قرنی در آن سال‌ها انجام داد، کشف سازمان نظامی حزب توده بود. در این باره چه تحلیلی دارید؟

سازمان نظامی حزب توده ایران توانسته بود ۶۲۸ افسر درجه‌دار را در ارتش نفوذ بدهد که بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۴۸ نفر از آنان تیرباران شدند. تعدادشان زیاد است و نام بردن از همه آنها میسر نیست. شاخص‌ترین شان سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری، سرگرد وکیلی، سرگرد پهلوان، سروان کی‌منش، سروان تمدن و سروان شلتوکی بودند. سرلشکر قرنی با کشف این سازمان در واقع توانست حزب توده را به حاشیه براند و فعالیت‌های آنها را خنثی کند.

آشنایی نزدیک شما با سپهبد قرنی چطور اتفاق افتاد؟

سال ۱۳۳۶ به جرم مخالفت با پیمان سنتو و به اتهام تحریک مردم به مسلح شدن علیه سلطنت و امنیت کشور، در زندان بودم و در آنجا سپهبد قرنی را دیدم. می‌دانید که ما یک گروه بودیم که آذر ۱۳۳۴، قرار بود علاء را بزنیم. سن و سال من کم بود و به همین دلیل اعدام نشدم.

در آن دوره، چرا سپهبد قرنی در زندان بود؟

یک بار شاه با عده‌ای از مأموران خارجی مصاحبه کرد و سه روز بعد خبر دستگیری سرلشکر قرنی پخش شد.

چه سالی؟

اواخر سال ۱۳۳۶. من، اصغر عمری، علی بهاری، احمد عباسی تهرانی، سید هادی میرلوحی، برادر شهید نواب صفوی در زندان بودیم که سپهبد قرنی هم زندانی شد. اتفاقاً این ایام مقارن بود با جشن شکرگزاری ۱۵ بهمن. در این روز سالگرد جان به در بردن شاه از ترور ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ را برگزار می‌کردند. آن روز سرگرد حکیم نظامی، معاون زندان قصر، من و هادی میرلوحی را احضار کرد و گفت: در بند، مجلس دعا و شکرگزاری برگزار کنید! آن روز همه را برای دعا جمع کردند، ولی من در سلولم ماندم. سرهنگ نظامی دستور داد مرا به زور به مجلس دعا بیاورند. من هم خود را به دل درد زدم و احمد تهرانی زیر بغلم را گرفت و مرا به بهداری برد. سرهنگ حکیم نظامی گفت: من هم از این دل‌دردها زیاد گرفته‌ام. در بهداری دکتر انگجی را دیدم که از شاگردان و علاقه‌مندان پدرم در تبریز بود و هفته‌ای یک بار می‌آمد و زندانی‌ها را معاینه می‌کرد.

پس شانس آوردید!

خیلی زیاد. دکتر مرا که شناخت، گفت: «دوست داری در بهداری بمانی؟» گفتم: «معلوم است که دوست دارم.» حیاط بهداری بسیار باصفا بود. بهداری هم تخت داشت و غذای آنجا هم با غذای داخل زندان، تومنی صنار تفاوت داشت. در هر حال دکتر انگجی دستور داد مرا بستری کنند. در آنجا بود که یک روز سپهبد قرنی را آوردند. من قبلا تصویر ایشان را در روزنامه‌ها دیده بودم و می‌دانستم رئیس رکن ۲ ارتش است و به محض این که ایشان را آوردند، شناختم. شخصیت ایشان طوری بود که حتی رئیس زندان هم به ایشان احترام می‌گذاشت. ایشان را به زندان عمومی یا انفرادی نبردند، بلکه یک اتاق مخصوص به او داده بودند و هروقت هم که می‌خواستند وارد اتاقش شوند، اجازه می‌گرفتند. موقع هواخوری در حیاط هم، از بقیه خیلی آزادتر بود و امکانات بیشتری را در اختیارش قرار می‌دادند. یادم هست روی تخت نشسته بودم و شهید قرنی از من پرسید: «شما آقای عبدخدایی هستید؟» برایم جالب بود که مرا شناخته بود. از من پرسید: «دوست دارید امروز عصر با هم قدم بزنیم؟» من حدود ۲۰ روز بود که به عنوان بیمار در بهداری مانده بودم و از خدا می‌خواستم به حیاط بروم و قدم بزنم، بنابراین قبول کردم. آن روزها رادیو را پشت بلندگوی زندان می‌گذاشتند و در همه بندها صدای رادیو پخش می‌شد. همراه با شهید قرنی رفتیم که قدم بزنیم که از بلندگو ترانه‌ای پخش شد. شهید قرنی یک مرتبه و بدون مقدمه ناراحت شد و خداحافظی کرد و رفت. به من خیلی برخورد، چون راه رفتن در حیاط زندان را خودش به من پیشنهاد داده بود. شب شام را خورده بودیم که دوباره آمد و پیشنهاد کرد با هم قدم بزنیم. گفتم: «ببخشید تیمسار! مثل این که شما طاقت مصاحبت با کسی را ندارید و عصر امروز بدون مقدمه گذاشتید و رفتید.» عذرخواهی کرد و گفت، من خواننده‌ای را که داشت می‌خواند، می‌شناختم. تمام اینها در جشن‌های خانه‌ام برایم خوانده‌اند. یاد آن زمان افتادم و ناراحت شدم.»

ایشان از علت دستگیر شدنش حرفی نزد؟

چرا، اتفاقا من روی حس کنجکاوی‌ای که همیشه داشته‌ام، علت دستگیری‌اش را پرسیدم و گفت: داستانش مفصل است! قضیه از این قرار بود که یکی از وظایف رکن ۲ ارتش، حفاظت از جان شخصیت‌های خارجی بود که به کشور می‌آمدند. یک بار جان فوستر دالس، وزیر خارجه وقت آمریکا به ایران می‌آید و رکن ۲ حفاظت از جان او را به‌عهده می‌گیرد. قرار بود آمریکایی‌ها پنج میلیون دلار به سپهبد زاهدی بدهند تا او حقوق کارکنان اصل ۴ ترومن را بپردازد، ولی زاهدی کل پول را به حسابش در بانک‌های سوئیس واریز می‌کند! شهید قرنی به عنوان رئیس رکن ۲ ارتش همان‌طور که اشاره کردم در آن ایام مهم‌ترین نهاد اطلاعاتی کشور بود- از دزدی‌های کلانی که پس از ۲۸ مرداد صورت می‌گرفت، باخبر بود. از آنجا که از نظر مالی انسان بسیار سالمی بود و صادقانه قصد خدمت به کشور را داشت، از دیدن دزدی‌های درباری‌ها به‌خصوص اشرف و فاطمه ناراحت می‌شود و گزارش مفصلی از این اختلاس‌ها تهیه می‌کند. سپس تصمیم می‌گیرد همراه با عده‌ای از افسران ناراضی کودتا کنند، شاه را به آمریکا بفرستند و جلوی فساد را بگیرند، اما نقشه‌شان به شکلی که طراحی کرده بودند، پیش نمی‌رود و تیمسار قرنی استعفا می‌دهد! ایشان را به جرم طراحی برای کودتا دستگیر می‌کنند، ولی ایشان در تمام مراحل بازجویی، قضیه را انکار می‌کند و مدرک محکمه‌پسندی هم برای اثبات این موضوع به‌دست نمی‌آید، والا قطعا اعدام می‌شد. تنها اتهامی که می‌توانند به ایشان بزنند، این است که بدون اجازه مافوق با جان فوستر دالس، وزیر خارجه وقت آمریکا ملاقات کرده است. تیمسار قرنی در ملاقات با او، مدرک و سند مکتوبی را به دستش نداده و فقط اوضاع مملکت را نقل کرده بود. در بازجویی‌ها هم که به چیزی اعتراف نکرد، لذا فقط به سه سال زندان محکوم شد.

سپهبد قرنی درباره انگیزه خود برای کودتا با شما حرفی نزد؟

انگیزه ایشان تقریبا معلوم و شرایط اجتماعی و سیاسی در آن دوران بسیار آشفته بود. نیروهای مذهبی شکست خورده بودند. جبهه ملی متلاشی شده و دکتر مصدق در زندان بود. فداییان اسلام هم که قلع و قمع شده بودند. حزب توده هم که به کلی به حاشیه رانده شده بود. شرایط کشور کاملا در حالت بن‌بست قرار گرفته بود و شهید قرنی از هیچ طرف امید جنب و جوش و حرکتی را نمی‌دید و تنها چاره را در کودتا می‌دید. از این گذشته واقعا اکثر نیروهای فعال سیاسی پیش از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ معتقد بودند کمونیست‌ها ایران را خواهند گرفت و اینجا را مثل ترکمنستان و آذربایجان به بخشی از اتحاد جماهیر شوروی تبدیل خواهند کرد! لذا شاید این تهدید بزرگ باعث شد مردم خیلی هم از وقوع کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ناراضی نباشند تا خیال‌شان از سلطه کمونیسم راحت شود، چون به هر حال مردم گرایش‌های دینی داشتند و کمونیسم برایشان معادل بود با ضدیت با خدا و دین.

تحلیل شهید قرنی از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ چه بود؟

ایشان اساسا معتقد بود این رویداد کودتا نبوده و ویژگی‌های یک کودتا را نداشته است. ایشان اشتباهات دکتر مصدق را زمینه‌ساز وقوع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌دانست و معتقد بود حتی اگر دکتر مصدق موفق هم می‌شد، حزب توده با سازمان نظامی منسجم و گسترده‌اش بر کشور تسلط پیدا می‌کرد و یک خفقان پلیسی سنگین کمونیستی را حاکم می‌ساخت. اتفاقا یکی از ارتشی‌هایی که در زمان سپهبد رزم‌آرا استخدام شده بود و در ضمن طلبه مدرسه کاظمیه و اهل کرمانشاه بود، به اسم آقای خلخال‌نیا و تا آخر عمرش پیش من می‌آمد و با هم مراوده داشتیم، در دادگاه دوم شهید قرنی با ایشان هم‌پرونده بود و به حبس ابد هم محکوم شده بود اطلاعات جالبی درباره ایشان در اختیارم گذاشت. او می‌گفت: در زندان دوم و پس از سال ۱۳۴۲، کم‌کم رگه‌های مذهبی در شهید قرنی بیشتر شد و با اعضای مؤتلفه از جمله آقایان عراقی، عسکراولادی و دیگران، ارتباطات قوی‌تری برقرار کرد و کم‌کم به این نتیجه رسید که تنها راه نجات کشور در گرایش به مذهب است، در حالی که در نوبت اولی که زندانی شد، چنین طرز تفکری نداشت. در واقع این گروه‌های مذهبی بودند که روی ایشان تأثیر گذاشتند، مخصوصا مرحوم آیت ا... طالقانی که در زندان شماره ۴ قصر زندانی بودند. آن موقع من در زندان شماره ۳ قصر، وسط توده‌ای‌ها بودم و دیگر شهید قرنی را ندیدم.

از گروهی که قصد کودتا داشتند، آیا فرد دیگری هم دستگیر شد؟

بله، سرهنگ اردوبادی و آقای مطیعی را هم دستگیر کردند، ولی نمی‌دانم چقدر محکومیت به آنها دادند. فقط از چند و چون محکومیت شهید قرنی خبردار شدم. ایشان در زندان رابطه خوبی با دکتر مرتضی یزدی داشت و بیشتر وقتش را با او می‌گذراند. گاهی هم چند ساعتی با من می‌گشت و حرف می‌زد.

با این که سن شما خیلی کم بود، چطور سپهبد قرنی با آن همه تجربه اطلاعاتی، به شما اعتماد کرد و حرف‌هایش را به شما زد؟

به خاطر این که از فداییان اسلام فقط من باقی مانده بودم و ایشان از اعدام شهید نواب صفوی بسیار اظهار تأسف می‌کرد و معلوم بود به فداییان اسلام علاقه دارد.

تا کی با سپهبد قرنی در ارتباط بودید؟

تا وقتی که مرا به زندان برازجان تبعید کردند و در آنجا به هشت سال زندان محکوم شدم. دیگر ایشان را ندیدم تا سال ۱۳۴۱ که از زندان برازجان برگشتم و شنیدم دوباره ایشان را دستگیر کرده‌اند.

قدری جلوتر برویم. به نظر شما علت عزل یا استعفای سپهبد قرنی از ریاست ستاد کل ارتش در دوره دولت موقت چه بود؟

به نظرم کینه کهنه و قدیمی توده‌ای‌ها از کشف سازمان نظامی افسران حزب توده توسط ایشان بود که جایگاه ایشان را نزد دولت موقت متزلزل کرد و سرانجام به عزل ایشان منجر شد. به هر حال شهید قرنی ضربه سختی به حزب توده وارد کرده و عملا مانع از تسلط تفکر سوسیالیسم بر ایران شده بود که این رویداد کمی نبود و طبیعی بود که حزب توده همواره در فکر انتقام گرفتن از ایشان بود. من حتی نفوذ این حزب را در ترور ایشان هم منتفی نمی‌دانم. در میان انواع و اقسام سوسیالیست‌های ایران از انقلابی، دموکراتیک و ناسیونالیست گرفته تا سوسیالیست‌های خداپرست و سوسیالیست‌های انقلابی، ضربه سنگینی از شهید قرنی خورده بودند و زمانی که ایشان مذهبی شد، به نظراتش درباره اقتصاد ایران به شدت بدبین بودند.

چه کسی سپهبد قرنی را برای ریاست ستاد ارتش پیشنهاد کرد؟

مرحوم اکبر پوراستاد.

و چه شد که دولت موقت ایشان را تحمل نکرد؟

شهید سرلشکر قرنی معتقد به انضباط و دقت نظامی و برخورد قاطعانه با ضدانقلاب بود تا زمینه برای رشد و فعالیت افرادی چون عزالدین حسینی فراهم نشود، اما افرادی چون مهندس بازرگان، عزت ا... سحابی، داریوش فروهر و حتی در مقطعی مرحوم آیت ا... طالقانی، قائل به تساهل و تسامح با گروه‌های ضدانقلاب در کردستان بودند و می‌گفتند شاید بشود به نوعی با آنها کنار آمد و آرامشان کرد. آنها طرفدار مذاکره بودند و شهید قرنی خواهان مقابله. من قصد ندارم این دو نحوه تفکر را نقد کنم و بگویم کدام درست یا غلط بود. قصدم فقط بیان تفاوت و حتی تضاد فکری این دو گروه است. مرحوم طالقانی مخالف خشونت بود و همیشه احتیاط می‌کرد و به همین دلیل از امام خواست شهید قرنی را عوض کند یا بهتر است این طور بگویم که وقتی مرحوم طالقانی به کردستان رفت، قرنی را عوض کردند. دلیلش هم این بود که شهید قرنی معتقد بود در کردستان باید قاطع عمل کرد، ولی مرحوم طالقانی طرفدار مماشات بود. ایشان آدم ظلم‌ستیز، اما ملایم و میانه‌رویی بود و در تمام عمرش هم با انقلابیون همکاری کرده بود، اما همواره تلاش می‌کرد مانع خونریزی و کشتار شود. شهید قرنی هم طبعا تمایلی به کشتار و خونریزی نداشت، اما مسائل را طور دیگری می‌دید. او معتقد بود مسائل کردستان به غائله منجر خواهد شد و باید در همین ابتدای امر توطئه را در نطفه خفه کرد و راه دیگری هم ندارد.

اما این طور گفته‌اند که دولت موقت سپهبد قرنی را از کار برکنار کرد...

مهندس بازرگان و سایر ملی‌گراها، طبعا به مرحوم طالقانی گرایش داشتند و بدیهی است نگاه ایشان به این مساله هم روی آنها تأثیرگذار بود. البته مرحوم طالقانی همواره از حریت و آزادگی خاصی برخوردار بود، اما با همه انقلابیون غیر از توده‌ای‌ها همراهی می‌کرد. فقط به هیچ‌وجه با تفکرات حزب توده و ماتریالیسم تاریخی کنار نمی‌آمد.

اشاره کردید حزب توده احتمالاً در ترور سپهبد قرنی هم دست داشته است. می‌توانید در این مورد توضیح بیشتری بدهید؟

در آن روزها چپی‌ها خیلی مزورانه و مخفی عمل می‌کردند. وقتی می‌گویم چپی‌ها، منظورم گروه فرقان هم هست، چون آنها از سوسیالیست‌های خداپرست تأثیر گرفته بودند و در اقتصاد، سوسیالیسم را قبول داشتند. در نوشته‌های دکتر شریعتی هم می‌بینیم نگاهش به تاریخ، نگاهی سوسیالیستی است. در فلسفه مارکس تز داریم و آنتی‌تز و سنتز. این تئوری در تاریخ این‌گونه معنا می‌شود که در هر جامعه‌ای، ضدهر پدیده‌ای هم وجود دارد. دکتر شریعتی در کتاب «تشیع علوی و تشیع صفوی» می‌گوید: در زمان صفویه در کنار تشیع، ضد آن هم تولید شده است و محمود افغان را مثال می‌زند! شهید مطهری این نگاه به تاریخ را قبول نداشت و اختلاف ایشان با دکتر شریعتی هم از همین تفاوت نگاه ناشی می‌شد. چون ایشان فلسفه خوانده بود و مسائل تاریخی را، فلسفی تفسیر می‌کرد، اما دکتر شریعتی به تاریخ نگاه فلسفی نداشت و نگاه سوسیالیستی داشت و گروه فرقان هم در بخش‌هایی از این نگاه تأثیر گرفته بود.

به لحاظ سیاسی چه تحلیلی از شخصیت سپهبد قرنی دارید؟

شهید قرنی ضد حاکمیت ظلم و زور بود و به همین دلیل هم دو بار تلاش کرد حکومت را تغییر دهد، اما نتوانست! در دوره دوم زندان، تحت تأثیر انقلابیون مسلمان متوجه شد تنها راه نجات کشور از چنگال رژیم پهلوی، حاکمیت اسلام است. او جزو نخستین کسانی بود که به کمیته استقبال از امام آمد و نظامیان را ساماندهی کرد. بعد هم که توسط امام به عنوان رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی منصوب شد و در صف اول شهدا قرار گرفت. من جایگاه ایشان را عالی می‌دانم، زیرا در راه اعتقادات خود از همه چیزش گذشت. به نظرم اگر می‌ماند، می‌توانست منشأ خدمات خیلی بزرگی باشد. اگر ایشان در دوره شاه علیه ظلم و ستم رژیم موضع‌گیری نمی‌کرد، همه جور امکانات دنیوی و نیز ارتقای مقام برایش مهیا بود و می‌توانست یکی از نزدیک‌ترین افراد به شاه باشد، اما خلاف‌های درباریان و فساد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زجرش می‌داد و نمی‌توانست آرام بگیرد و البته به‌جای انجام کارهای انقلابی، بیشتر به کودتا فکر می‌کرد.

از دیدگاه شما، فرق این دو چیست؟

فرقش این است که کودتا با سرنیزه نظامی‌ها سر کار می‌آید و انقلاب روی دوش مردم. همان‌گونه که امام به مدد مردم بود که توانست انقلاب را به پیروزی برساند و موفق شود. شهید قرنی ابتدا تصور کرده بود با زور سرنیزه می‌شود اصلاحاتی را انجام داد، اما بعد دید که این شیوه اصلاح‌کردن کشور نیست و قبل از این که کسی بتواند کاری بکند، جریانات جاسوسی بیگانه ذهن شاه را به نفع مطامع سیاسی و اقتصادی کشور خودشان مشوش کرده و در اختیار گرفته‌اند و طبیعتاً با چنین ساختاری نمی‌توان مقابله کرد. به این ترتیب بود که متوجه نقش انقلابی اسلام شد و به سوی مذهبی‌ها رفت و نقش اساسی خود را ایفا کرد. در اوایل انقلاب شهید قرنی را آشکارا در تظاهرات اعتراضی مردم نمی‌بینیم، اما انقلابیون مسلمان ایشان را از زندان می‌شناختند و به تعهد و تخصص ایشان اعتقاد داشتند و به همین دلیل هم وی را برای ریاست ستاد کل ارتش توصیه کردند. شهید قرنی در طول زندگی، هر روز بیش از پیش به یک نظامی با اخلاص تبدیل شد و اخلاص و تعقل را درهم‌آمیخت و علناً در برابر ظلم ایستاد. خدایش رحمت کند.